 أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 الحمدلله رب العالمین و صلاة و السلام علی الذی روحه نصرت الاحدیت الا هو و جسده صورت مقام ملك و الملكوت طاووس الكبریاء و الهمام الجبروت، العبد الموید و الرسول مسدد المصطفی الامجد ابوالقاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین و لعنة علی اعدائهم اجمعین.

 وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ‌ القصص، ٥ و نمكن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون القصص، ٦؛

 امروز روز میلاد ولی عالم وجود و قطب عالم امكان و واسطه فیض الهی و نازل كننده مشیت و تقدیر پروردگار در مجاری ممكنات و دستگیری كننده همه ذرات عالم و تربیت كننده همه نفوس، و به دست گیرنده زمام همه علل و حوادث و مشیت پروردگار در مراتب مختلفه عوالم، برای تعجیل در فرج حضرتش صلواتی ختم كنید.

 این آیه‌ای كه تلاوت شد، خداوند متعال می‌فرماید: «اراده و مشیت ما تعلق گرفته است بر اینكه به آن افرادی كه ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفتند ضعیف شمرده شده‌اند، پایین قرار داده شده‌اند، مرتبه و منزلت آنها را مردم، افراد، حكومت‌ها، ستمگران، ظالمان در جایگاه خودشان قرار نداده‌اند، ما اراده‌مان تعلق گرفته است كه اینها را بالا بیاوریم، و آنها را امام قرار بدهیم، و آنها را وارثین آن مراتب اسماء كلیه و صفات كلیه خودمان بگردانیم، و به فرعون و هامان آنهائی كه در مقابل حق ایستادند، و نگذاشتند كه حق به گوش مردم برسد، و خودشان را به جای حق جا زدند، و حق را به خود منتصب كردند، و در سیما و نمای حق برای مردم ساده دل و ساده‌لوح خود را نشان دادند، و حق را در پشت سر خودشان مخفی نگه داشتند به اینها نشان بدهیم، همان چیزی را كه ازش پرهیز می‌كردند و در خوف و هراس بودند و متوسل بودند كه آن مسأله تحقّق پیدا نكند، وجود ما برای افراد ظهور پیدانكند، ظهور ما برای افراد متجلّی نشود، حضور ما در همه حوادث و سلسله علل و معلولات، نمود نداشته باشد، ما این را به آنها نشان دادیم.

 این آیه به حسب ظاهر مربوط به مسأله حضرت‌موسی و هارون است و جریاناتی كه در آن زمان برای فرعون و اینها پیش آمده و داستانش را هم خُب همه می‌دانند در قرآن هم آمده، در روایات هم آمده، مسائل خُب روشن است.

 امّا حقیقت مطلب و حقیقت قضیه این است كه: همان‌طوری كه بارها خدمت رفقا عرض كردیم‌

 قرآن یك كتاب عملی و كتاب تربیتی است، یعنی وقتی كه داستانی را نقل می‌كند، حكایت نمی‌خواهد بیان كند، قصه نمی‌خواهد بگوید، یك واقعه‌ای را كه در گذشته [اتفاق افتاده‌]، نمی‌خواهد آن واقعه را برای ما بیان كند، علی كل حال قرآن یك تاریخ‌نویس نیست، هر مطلبی را كه بیان می‌كند یعنی این قضیه به خود افرادی كه در تخاطب با قرآن قرار گرفته‌اند این قضیه درباره آنها هم محقّق است، اگر داستان موسی را بیان می‌كند و قضیه فرعون را، می‌خواهد بگوید كه: امروز هم موسی و فرعونی وجود دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام می‌شود و دارد تكرار می‌شود، تو به هوش باش و ببین كه در كدام طرف قرار داری؛ اگر قضیه حضرت‌ابراهیم و نمرود را بیان می‌كنند درست مانند همین قضیه و مسأله برای ما آن كیفیت رشد و نمو و بالندگی حضرت‌ابراهیم و در قبال او، شرایطی كه برای انسان پیش می‌آید، شبهاتی كه برای انسان پیش می‌آید، در طی مسیر كمالش و طی مسیر فهمش، و مجازهایی كه به صورت حقیقت برای انسان جلوه می‌كند خیلی دقت كنید در همین داستان حضرت‌ابراهیم در قرآن می‌بینید كه، اوّل خیال كرد كه ستاره خداست، گفتند ستاره خداست، بعد خیال كرد كه ماه خداست، بعد خیال كرد كه شمس و خورشید خداست، یك یك وقتی اینها افول كردند آن قدرت ظاهری خودشان را از دست دادند، دیگر از جلوی چشم محو شدند این محو شدن‌ها این ظاهر شدن‌ها هر كدام یك چكشی بود، یك تلنگری بود به باورهای حضرت‌ابراهیم كه آن را از عالم وهمیات و از عالم تخیلات و عالم شعار و عالم تبلیغات و عالم نشان دادن ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد. یك یك تخیلات را از او بگیرد، توهّمات را از او بگیرد و بعد او را متوجه كند به همان حقیقت لا یزالی كه هیچ‌گاه اختفاء برنمی‌دارد و هیچ گاه محو و خفایی در او ظهور پیدا نمی‌كند.

 ببینید این سیری كه برای حضرت‌ابراهیم پیش آمد، عیناً برای تك تك افراد ما در زندگی خود تا رسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی، نه توهّمات، نه تخیلات، نه شعارها، نه چشم و هم‌چشمی‌ها، نه مسائل دنیوی و نه رعایت مضار نفسانی و مصالح نفسانی، تمام اینها برای ما همین الآن وجود دارد، برای ما همین الآن تمام این مسائل ظهور دارد، در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی را كه در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، امروز برای ما یك نفر ظهور دارد، امروز برای ما یك نفر جلوه دارد، امروز برای ما یك نفر به واسطه مسائل مختلف و دواعی مختلف، داعی‌های مختلف ظهور دارد، یكمرتبه می‌بینیم: عجب! این كسی كه راجع به او این فكر را می كردیم، راجع به او این تصور را داشتیم، راجع به او این نوع تفكّر می‌كردیم این كه این‌طوری از آب درآمد، این كه این‌جوری دارد صحبت می‌كند، این كه این‌جوری دارد كار انجام می‌دهد، اینكه این‌جوری دارد ... ببینید این قضیه یك‌

 مسأله، یك پدیده مباركی است، یك پدیده میمونی است كه باید این را پذیرفت، و او را در درون و قلب و ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی كرد؛ به صِرف اینكه این فرد یك فردی است این‌طور بود و الأن این قسم است نباید انسان بگذرد، رویش فكر كند، كجای قضیه اشتباه بوده كه من اشتباه كردم، كجای این مسأله صحیح نبوده كه من راه خلاف رفتم، حضرت‌ابراهیم نگفت: خُب حالا اینها ستاره‌پرست هستند و خدا هستند و مثل افراد دیگر مخفی شد، حالا مخفی بشود حالا ما یك خدای مخفی هم داشته باشیم چه عیبی دارد، یا خدایی كه نیمه كاره است موقع غروب درمی‌آید و موقع طلوع آفتاب هم از بین می‌رود، حالا چه اشكالی دارد یك خدای نیمه كاره هم داشته باشیم، یك خدای مخفی داشته باشیم! ببینید، فكر می‌كند! می‌گوید: خدا همیشه باید بتواند برای من جلوه‌گری كند، خدا همیشه باید ارتباطش را با من نگه دارد، خدا همیشه باید در مرعی و منظر من باشد، خدا همیشه باید با من در ارتباط باشد، خدایی كه روز می‌رود من نمی‌دانم كجای این آسمان پیدایش بكنم، آیا در این سمت است یا در این سمت است، این چه خدایی است كه در من تخم شك و تردید را كاشت و رفت، این چه خدایی است؟ ماه‌اش هم همین‌طور، خورشیداش هم همین‌طور، بقیه مظاهر مادی و مظاهر دنیوی‌اش هم همین‌طور.

 ببینید، این را براساس فطرت خودش و براساس عقل خودش و براساس منطق خودش دارد می‌سنجد، آن خدایی كه گاهی هست و گاهی نیست او فایده ندارد، آن عبادتی كه مسیحیت فقط در روز یكشنبه در كلیسا می‌كنند حالا بر فرض شرایطش و خصوصیاتش را كار نداریم، این فایده‌ای ندارد، شش روز در هفته، انسان ارتباطش با خدا قطع باشد و فقط در یك روز با خدا ارتباط برقرار كند، این خدا نیست، لذا عبادت در اسلام می‌بینید در طول شبانه‌روز این عبادت مستمر است، موقع طلوع فجر كه می‌شود بلند شو و وصل شو، سیمت را وصل كن، موقع ظهر كه می‌شود چند ساعت گذشته خبر نداری، در دنیا مشغول دادوستد بودی، در بازار مشغول دادوستد بودی آنی كه به دنبالش بودی كجاست؟ چهار ساعت پیش، بلند شو و دوباره برقرار كن، دوباره این ارتباط را به وجود بیاور، آنی را كه تو در پس اولویت‌ها قرار دادی او را بیاور در اولویت اوّل بگذار، آنی را كه به همه چیز فكر كردی غیر از او، حالا بیا با آن ارتباط برقرار كن. ببینید این جنبه، جنبه تربیتی است، موقع نماز عصر كه می‌شود باز بعد از دو ساعت، دو ساعت و نیم دوباره بیا آن ارتباط را برقرار كن، ظهر و عصر را با هم نخوان، بگو كه خُب راحت شدیم برویم حالا سراغ ...، تا مغرب هم خدا بزرگ است.

 بعد از دو ساعت و دو ساعت و نیم بیا دوباره آن ارتباط را برقرار كن، موقع نماز مغرب كه می‌شود

 همین‌طور، نماز عشاء هم كه می‌شود همین‌طور، و حتّی برای نماز عشاء استحباب هم داریم كه از وقت یك ساعت و نیم به بعد حتّی تأخیر هم بیندازد، دو ساعت، سه ساعت بعد انجام شود كه باز یك فاصله‌ای تا موقع فجر آن فاصله، فاصله زیاد نشود. ببینید، در تمام این مسأله آن ارتباطی را كه انسان می‌خواهد برقرار كند آن ارتباط را می‌گویند ارتباط مستمر باید داشته باشد، آن ارتباط باید همیشه باشد.

 خُب حالا ما در اینجا چه می‌كنیم، در این دنیا چه می‌كنیم؟ چه مسائلی برای ما جلوه دارد، چه مسائلی برای ما نمود دارد، چه مسائلی برای ما ظهور دارد، چه مسائلی قلب ما را پر می‌كند، چه مسائلی در این دنیا ما را اشباع می‌كند.

 حضرت‌ابراهیم علیه‌السلام به آن كیفیت، حضرت‌موسی، حضرت‌عیسی به آن كیفیت؛ تمام این وقایعی را كه ما در قرآن می‌بینیم كه در امّم گذشته بیان كرده است همه آن وقایع برای تربیت امروز ما این مسائل به كار می‌رود. در داستان حضرت‌یوسف نگاه كنید، واقعاً داستان، داستان عجیبی است، حضرت‌يوسف يكمرتبه از مادر پيغمبر به دنيا نيامد، همين سير علمى ما و سير تجربى ما و سير حياتى را كه من و شما الآن در اين دنيا داريم انجام مى‌دهيم، همين سير را حضرت‌يوسف كرد تا به رسالت رسيد، همين راه را رفت، لذا حضرت‌يوسف در طول زندگى خود اشتباه داشت، همه اشتباه داشتند، يك يك اشتباهات را جبران مى‌كردند.

 امروز اگر بگوییم فلان پیغمبر اشتباه می‌كرده همه برمی‌شوبند، و آشفته می‌شوند: مگر پیغمبر اشتباه می‌كند؟ خُب‌ بله پيغمبر هم اشتباه مى‌كند، آنچه كه مربوط به عصمت پيغمبر است كيفيّت ارتباط پيغمبر با افراد است در زمينه احكام و تكاليفى كه مترتب بر آنها خواهد شد و سخنانى كه با آنها مى‌گويد؛ امّا خود او تا به اين مرتبه برسد تا به اين نكته برسد و به اين مرتبه‌اى از وحى و يقين علمى بخواهد دسترسى پيدا كند، هزار مرحله رد كرده است، و هزار راه رفته است و به مسائل مختلف دچار شده، و يك يك تصحيح كرده، و روش خود را تصحيح كرده تا به اينكه به اينجا رسيده، در قران كريم هم راجع به اين قضيه مسائل زياد است‌.

 یك قضیه راجع به حضرت‌یوسف كه خدمت رفقا نمی‌دانم عرض كردم یا نه؟! در قضیه حضرت‌یوسف وقتی كه حضرت آمد تمام مطالبش را همه را براساس اتصال خودش با پروردگار یك به یك آمد جلو جلو تا در مسأله زلیخا و آن داستانی كه پیش آمد و آن اتصال حضرت به پروردگار موجب شد كه در آن عمل حرام قرار نگیرد و بعد وارد زندان می‌شود، همین كه آن دو نفر می‌آیند در

 همین جا یك سَكتی واقع می‌شود و یك نقطه‌ای در اینجا پدید می‌آیند، وقتی می‌روند می‌گوید: وقتی آنجا می‌روی به آن پادشاه داستان من را بگو كه خلاصه قضیه ما به این كیفیت بود و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الآن بی‌گناه اینجا هستیم.

 آیا این كار حضرت‌یوسف در اینجا كار صحیحی بود؟ كار منطقی و عقلایی بود؟ از دیدگاه ما بله، بالاخره ما یك فردی هستیم مورد ظلم قرار گرفتیم و آن پادشاه هم در آنجا هست و شخصی در اینجا دارد وسیله برای اتصال و ارتباط است داریم به او داستان خود را می‌گوییم، خُب این مسأله یك مسأله منطقی است، امّا برای فردی كه ماوراء این مرتبه و مرحله می‌خواهد حركت كند، و سیر خودش را از این مرتبه می‌خواهد بالا ببرد این گناه نابخشودنی است. تو كه در همه احوال خدا را ناظر می‌دانی و خدا را بر همه احوال خودت حتّی از خودت به خودت نزدیكتر می‌دانی، كه‌ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ق، ١٦ ما از رگ گردن به انسان نزدیك‌تر هستیم، اگر می‌دانی این توصیه دیگر در اینجا چه جایگاهی دارد؟! این توصیه برای افراد عوام اشكال ندارد، افرادی كه مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند خُب می‌گویند: فلان كس را داریم، فلان كس را در فلان اداره داریم، فلان كس را در فلان نهاد داریم، فلان كس را در فلان سازمان داریم، مشكل نیست، دلمان خوش است، ته دلشان مشعوف هستند حالا یك شب گرفتار شدند عیبی ندارد فردا خلاص می‌شویم، دو شب گرفتارند عیبی ندارد فلان كس هم هست از آنجا دارد برایمان فعالیت می‌كند، سه شب گرفتار شدند ... دل خوش است، آنی را كه باید در مرتبه اوّل از اولویت قرار بگیرد او كجاست؟ او كجاست؟ آنی كه تمام اتصال باید به او باشد او پشت سر است، افراد عادی الآن در جلو قرار دارند.

 حضرت‌یوسف علی‌نبیناو آله‌علیه‌السلام در یك همچنین وضعیتی قرار گرفته، تو كه در همه احوال خدا را ناظر می‌دانی این توصیه تو دیگر در اینجا چه معنایی دارد، حالا كه این توصیه را كردی، حالا كه این اشتباه را مرتكب شدی، حالا ما تو را هفت سال در اینجا نگه می‌داریم، قشنگ در اینجا بمان، مراتب رسیدن به پیامبری را در همین زندان طی كن، آنچه را كه موجب شد این نقطه ضعف از تو بروز پیدا كند به واسطه تجربه عملی نه تجربه علمی، به واسطه یك تجربه عملی از وجود خودت پاك كن، كه دیگر حتّی فكر این هم نتواند به تو خطور كند، شما خیال می‌كردید پیغمبران همین كشككی رسیدند به پیامبری؟ صبح از رختخوابشان بلند شدند و وضو گرفتند و نماز خواندند و ملائكه وحی بر آنها نازل شد: شما امروز پیغمبر شدید! نه آقاجان دم شتر به زمین می‌رسد، پدرش درمی‌آید درقضایای زندگی و حوادثی كه برایش اتّفاق می‌افتد، و تجربیاتی كه یكی پس از دیگری می‌كند تا می‌رسد به آن‌

 مرتبه‌ای كه باید برسد، تازه در آنجا هم مراتب مراتب مختلفی است و هر كدام از انبیاء دارای رتبه خاص خودشان هستند، تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‌ بَعْضٍ‌، ما اینها را دارای مراتب قرار دادیم، دارای فضیلت‌های مختلف قرار دادیم. این مسأله، مسأله بشر است، بشر برای رسیدن به یك حقیقت وجدانی و رسیدن به یك حقیقت فطری كه اتصال او به مبدأ عالم وجود و ادراك واقعی نه ادراك فكری، ادراك واقعی همان‌طوری كه حضرت‌یوسف یك همچنین ادراك را كرد، همان‌طوری كه حضرت‌یونس در آن تجربه‌ای كه برای او پیش آمد این ادراك را كرد، همان‌طوری كه حضرت‌موسی در ارتباط با خضر این ادراك را كرد، این ادراك واقعی و این ادراك حقیقی در اتصال به مبدأ عالم وجود و اینی كه پروردگار تمام حیثیت علیت و تاثیر در عالم وجود اختصاص به او دارد، و همه چیز به او برمی‌گردد، و زمام همه امور به دست پروردگار است، و او مسیطر و مهیمن بر همه چیز است، این بشر باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد.

 البتّه افرادی هستند كه خارج از جری زندگی كه برای همگان است اینها به این نكته می‌رسند، البتّه خُب اینها بسیار معدود هستند، اینها آن واقعیت را در طول سیر سلوكی خودشان و در طول سیر حركت خودشان به سوی پروردگار آن واقعیت را و آن حقیقت را درك می‌كنند.

 اینها برای رسیدن به این مسأله نیاز به تجربه دارند، تجربه حسی دارند، همان‌طوری كه این قضیه برای همه افراد هست، در همه زمینه‌ها. مفضل‌بن‌عمر از امام‌صادق علیه‌السلام نقل می‌كند كه حضرت راجع به این آیه‌ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ‌، فرمودند: وقتی كه این آیه نازل شد پیغمبر صلی‌اللَه علیه‌وآله در كنار أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و حسنین بودند نگاه كردند به آنها و گریه كردند، فرمودند كه: «انتم المستضعفون من بعدى‌، مستضعفین پس از من شماها هستید، شماها را مورد استضعاف قرار می‌دهند، شماها را مورد بی‌مهری و كم‌لطفی قرار می‌دهند وظلم و ستم قرار می‌دهند» از حضرت سؤال می‌كند كه این معنای استضعاف چیست، انتم المستضعفون ... این چه معنای می‌تواند داشته باشد؟

 حضرت می‌فرمایند كه: پیغمبر صلی‌اللَه علیه‌وآله فرمودند كه: این آیه در شأن ما اهل‌بیت نازل شده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. بسیار بسیار نكته عجیبی است، حتّی در بعضی از اخبار هست وقتی كه حضرت‌بقیةاللَه به دنیا آمدند این آیه را تلاوت كردند وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ‌ القصص، ٥ «اراده خدا بر این تعلق گرفته است آنهائی كه مورد استضعاف قرار گرفتند آنها به مقام امامت و مقام سربلندی و پیشوایی امّت برسند و وارثین باشند

 وارثین یعنی وارثین مقام اسماء و صفات كلیه پروردگار و آن اسماء كلیه و صفات كلیه را در این عالم به مرتبه ظهور برسانند، در هر رتبه و در هر مقام و موقعیت استعدادی خود شخص.»

 این مرتبه استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینكه امام‌علیه‌السلام بیاید و حكومت بكند بر افراد این به این معناست كه از استضعاف درآمده و بیرون آمده؟! یعنی واقعاً آن چهار سالی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر این مردم حكومت كرد و خلافت ظاهری به دست آن حضرت افتاد با آن زمانی كه در منزل خانه‌نشین شد و خلافت را آن خلفای ثلاثه غاصب از ذیحق او غصب كردند آیا تفاوتی داشت؟ چه فرقی كرد؟ چهار سال حضرت حكومت كرد بین این چهار سال و بین آن زمانی كه در منزل بود چه اتّفاقی افتاد؟ هیچ! غیر از دردسر و بیا و برو جنگ و خلاف و مخالفت‌هایی كه با آن حضرت كردند و دردسرهایی كه برای حضرت ایجاد كردند و حضرت از خدا طلب مرگ كرد و جانشینی كسی را كه بتواند با این مردم زندگی بكند، حضرت در زمانی كه در منزل بودند و خانه‌نشین بودند و كاری به كار سیاست نداشتند، كاری به كار حكومت نداشتند كی از خدا طلب مرگ و اینها كردند، هر كاری می‌خواهند بكنند، بكنند، چه اتّفاقی افتاد؟ چه مسأله‌ای به وجود آمد؟

 آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟ یا اینكه‌ منظور از استضعاف در اينجا استضعاف علمى است و استضعاف فهم است‌، یعنی مردم در زمان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام موقعیت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را نشناختند، به آن معرفتی كه باید برسند نرسیدند، أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را مانند سایر افراد پنداشتند، آن مقام و منزلتی كه باید برای امام خود در نظر بگیرند آن مقام و منزلت را فراموش كردند، لذا آمدند دنبال دیگران رفتند، شخص دیگری را برگزیدند، دینی را كه آن دین را برای خود پذیرفتند دین یك دینی نبود كه مورد رضای پروردگار باشد، دینی نبود كه اینها را از مادیات بیرون بیاورد، دینی نبود كه اینها را از پرده‌های شهوات و توغل در دنیا و كثرات و تعلقات خارج كند، یك دینی بود مانند مسیحیت و یهودیت و زرتشتی و جبریت و اینها، منتهی آن اسمش موسی و عیسی بود، این اسمش پیغمبر است، در آن [دین‌] آن حركات بود، در آن [دین‌] این حركات است، آن، آن كارها را داشت، این، این كارها را دارد، آن، آن تكالیف را داشت، این، این تكالیف را دارد، این دینی كه مردم بعد از پیغمبرصلی‌اللَه علیه‌وآله برگزیدند با دینی كه یهودیت و مسیحیت داشتند و به كنشت و كلیسا می‌رفتند چه فرقی داشت؟ آنی كه باید پشت سر أمیرالمؤمنین علیه‌السلام نماز بخواند بلند می‌شود می‌رود پشت سر آن شخص غاصب نماز می‌خواند، آیا این مورد رضای الهی است؟ این عملش مورد رضای الهی است؟ آن كسی كه باید به دور خانه علی‌علیه‌السلام طواف كند، بلند می‌شود در تحت‌

 حكومت جائر و می‌رود و به دور خانه آن جائر طواف می‌كند، آیا این دین و این روش مورد رضای الهی است؟ ابدا، هیچ تفاوتی نمی‌كند.

 به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما در كلیسا می‌روید، و در روز یكشنبه نماز می‌خوانی؟ می‌گوید: به ما این‌طوری گفتند و ما هم همین كار را انجام می‌دهیم! می‌گوییم: چه منطقی پشتش است؟ می‌گوید: هیچی! به این هم می‌گویند: برای چه علی‌علیه‌السلام را كنار می‌گذاری و به دنبال ابوبكر می‌روی؟ می‌گوید: مردم انتخاب كردند به بقیه كارها هم ما كاری نداریم! خُب چه فرقی كرد؟ بین این مردم و بین مسیحیت و یهودیت چه فرقی كرد؟ چه تفاوتی می‌كند اگر انسان یك حقی را كنار بگذارد، اگر قرار بر كنار گذاشتن یك حق است، اگر قرار بر نادیده گرفتن حق است، اگر قرار بر عمل به شعار و تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و یهودیت و آن افراد بی‌دین و ملحد دیگر چه تفاوتی دارد؟ چه فرقی می‌كند؟ هر دو یكی هستیم، این در این قالب آن در آن قالب، تفاوتی نمی‌كند.

 علی‌بن‌ابی‌حمزه از اصحاب مهم موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بود این مطالب، مطالب خیلی مهم است، اینها بزنگاه‌های مسأله است كه باید ما به اینها برسیم، این همان نكته‌ای است كه امام‌صادق و امام‌باقر علیهم‌السلام به شیعیان تذكر می‌دهند كه در غیبت قائم ما باید منتظر ظهور باشید، این نكته است تا وقتی كه مورد وكالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، امام همه موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام است، واسطه بین خدا و خلق موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، دین رسول‌خدا صلی‌اللَه علیه‌وآله به دست فرزندش موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام است، همه مسائل درست، مردم به او توجه می‌كردند، می‌آمدند مطالب، وجوهات همه را به او می‌دادند، امّا همین كه موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به شهادت می‌رسند و علی‌بن‌موسی‌الرضا به جای پدر می‌نشیند، و به او می‌فرماید كه: شما وكیل موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام پدر من بودید بسیار خُب، آنچه را كه الآن در نزد شماست باید برای من بفرستید. تا یك همچنین قضیه‌ای اتّفاق می‌افتد یك مرتبه آن ضعف‌هایی كه در زمان اتصال با موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام نه اتصال قلبی، بلكه اتصال ظاهری فقط، آن ضعف‌ها و آن نارسایی‌ها و آن كمبودها و آن مطالب قابل توجه كه ممكن است برای همه ما در هر شرایطی كه هستیم، كاری به لباس ندارد، كاری به ظاهر ندارد، آن شرایطی كه در این قلب مخفی است، و برای كسی آشكار نیست، آن ضعف‌هایی كه در این قلوب مخفی است و قابل رویت دیگران نیست در یك همچنین شرائطی می‌آید خودش را نشان می‌دهد. اصلًا كی گفته شما امام هستید؟ دلیل بیاورید، كی گفته شما به جای پدرتان هستید؟ سند بیاورید، مكتوب بیاورید، مكتوب هم بیاورید به جای پدرتان امضا كردید، كی گفته؟

 آیه قرآن دارید، آیه قرآن بیاورید، نوشته‌ای از پدرتان دارید، تازه اگر نوشته هم بیاورد شیطان هزار تا راه دارد، همان‌طوری كه حق راهش مشخص است شیطان هم درست می‌كند، شما دارید دروغ می‌گویی، نعوذباللَه از خودت درمی‌آوری، مگر نگفت؟ مگر نگفت؟ این كسی بود كه وكیل موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بود، مردم به او مراجعه می‌كردند در ارتباط با حضرت وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید، وكیل حضرت‌آدم معمولی نیست، یك آدم سر خیابانی نیست، این فردی است كه مورد اعتماد یك شخص است، ولی ببینید آن چیزهایی كه در درون او مخفی بود و در دوران امامت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، نیامد آنها را اصلاح كند، نیامد آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران كند، نیامد خودش را در ارتباط با این مسائل و گرفتاری‌های خودش و دردهای خودش و بیماری‌های خودش، نیامد از این موقعیت بهره ببرد، و مانند اصحاب خاص ائمه بیاید استفاده كند، سرش به این بیاوبروها گرم شد، به این رفت و آمدها غره شد، به این كه بگویند: وكیل امام‌علیه‌السلام است گول خورد، به اینكه او را بالا بالا بیاورند و كوچه درست كنند و صلوات بفرستند برای آمدنش و برای رفتنش كه تمام اینها وسائل و آلات شیطان است برای اینی كه انسان نتواند به آن دردها برسد، و سرش به اینها گرم شود، لذا وقتی كه یك امتحان پیش می‌آید موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به شهادت می‌رسند امام‌رضا علیه‌السلام به جای پدر قرار می‌گیرد می‌بیند: هان! الآن دیگر زمینه‌ای است كه بتواند اینها را بروز بدهد، آن موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بود كاری نمی‌شد كرد، آن موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بود بالاخره وكالت داشت و همه هم می‌دانستند و نمی‌شد مخالفت كرد، الآن زمینه، زمینه امام‌رضا علیه‌السلام وگرنه اگر قرار است همان زمان موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به وسیله‌ای به دنبالش می‌فرستادند و می‌گفتند كه: راهت را تغییر بده و این كار را انجام بده! نه، این باید به اینجا برسد، باید به این نكته برسد، آن امتحانی كه باید پیش بیاید باید به واسطه علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام و به دست علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام انجام بگیرد.

 آيا ما در اين زمان خود يك على‌بن‌ابى‌حمزه نيستيم‌؟ هر كدام از ما، نیستیم؟ آیا در مواردی كه نسبت به یك جریان علاقه داریم، محبت داریم، فكرمان، ذكرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی‌زند؟ و وقتی آن جریان تغییر پیدا كرد و آن تمایل تغییر پیدا كرد آیا تعابیر ما هم تغییر پیدا نمی‌كند؟ این‌طور نیست؟ پس ما هم همان هستیم، تفاوتی نمی‌كند، چه فرقی می‌كند؟

 اگر در دو زمان یك كلام گفتیم، در دو موقعیت مختلف یك حرف را زدیم، در دو صورت یك‌

 نمود از ما بروز و ظهور پیدا كرد، آن موقع جای امیدواری هست، و گرنه امروز كه به دنبال این شخص هستیم، تعریف و تمجید و تشویق و امثال ذلك و هزار صفت و هزار نعت نالایق را به او و بعد كه از او جدا شدیم و در این صورت دیگر قرار گرفتیم می‌بینیم درست عكس آنچه را كه تا بحال گفتیم؛ خُب این كه فرقی نكرده، اینكه تفاوت نكرده، ما تفاوت كردیم، ما عوض شدیم، ما تغییر پیدا كردیم!

 این لازمه این بشر است، خدا در آیه قرآن نسبت به این مسأله خود می‌گوید ببینید تمام آیات قران همه منطبق بر ماست، همه آیات قرآن وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ الإسراء، ٦٧، اصلًا واقعاً آیه عجیب است، یعنی اصلًا انسان این قضیه را در خودش حس می‌كند، این واقعه را در خودش حس می‌كند.

 خدا می‌فرماید: «وقتی كه شما در یك حالت قرار گرفتید، در یك حالت نیاز واقع شدید، در مسائل مختلف زندگی، حالا آن مثال دریا را می‌زند، در دریا خُب مسأله همین است، در دریا كه دیگر خشكی نیست، در دریا غرق است و هلاكت است و مهلكه است و اینها، دریا هم كه همیشه آرام نیست، باد می‌آید طوفان می آید و امثال ذلك، آن هم با آن وسایل آن روز و با آن كیفیت در آن موقعیت خاص.

 آنچه را كه مخفی است و نباید مخفی باشد آن ما هستیم كه پنهان هستیم، عجب كشتی خوبیست، عجب دریای خوبیست، عجب هوای خوبیست، عجب ملوان خوبیست، عجب كشتیبان خوبیست، چه استحكامی دارد، چه چی دارد، تمام اینها می‌بینید ما در كار نیستیم، كشتی، كشتی خوب است، ملوان، ملوان خوب است، دریا دریای آرامی است، باد نمی‌آید. حالا همین قضیه همیشه كه اتّفاق نمی‌افتد، یك دفعه ممكن است طور دیگری اتّفاق بیفتد، به نحو دیگری اتّفاق بیفتد، باد بیاید، آن دریای آرام تبدیل به دریای متلاطم می‌شود، آن كشتی كه تا به‌حال به او اعتماد بود تبدیل به یك پر كاهی شود، آن ملوانی كه تابحال به او توجه می‌كردیم خود او برای نجات خودش دارد این‌طرف و آن‌طرف می‌رود، كو تمام شد، تمام آن اسباب و وسایل و آلاتی كه آن در مقابل ما بود و آن وسیله اصلی مخفی بود، تمام آنها یك یك از دست رفت، هیچ چیز دیگر نماند، هیچ دیگر وسیله‌ای باقی نماند در یك همچنین شرایطی شما نگاه می‌كنید می‌بینید آن قلب متوجه آن وسیله می‌شود، بالاخره قلب باید متوجه یك وسیله‌ای شود یا نه؟ این باید بشود.

 قلب بدون توجه به وسیله قلب حركت نمی‌كند، ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد، در این قلب باید یك وسیله‌ای قرار بگیرد، تا به‌حال آن وسیله اینجا كشتی بود، دوباره یك وسیله‌ای كه این تو بود در این قلب، ملوان بود، دوباره یك وسیله دیگر صافی آب دریا بود، اینها همه وسیله بودند، دوباره وسیله‌

 دیگر همان سلامتی و صحت بدن بود، ما خیال می‌كنیم ابر و باد و خورشید و اینها همه در تحت تصرف ما هستند، تمام عالم وجود بر وفق مرام ما و بر وفق نیت ما می‌گردد، حوادثی كه در دنیا اتّفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد؛ خیلی اشتباه كردیم، خیلی راه رفتیم، نه جانم! ما یك پر كاهی هستیم، در این دریای وجود داریم حركت می‌كنیم، خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد كشاند، بخواهیم یا نخواهیم چطور اینكه كشاند، افرادی را كه تصور نمی‌رفت همه را به زیر كشاند، شكی در این مسأله نداریم. وقتی همه این وسایل از دست رفت چون قلب بی‌وسیله نمی‌تواند بماند، می‌رود سراغ آن وسیله اصلی، آنی كه تا به‌حال آخر بود حالا روآمد، چون همه وسایل رفتند آن رو آمد.

 یك روایت عجیبی است می‌فرماید كه: آن شخصی كه دارد نماز می‌خواند به سمت من ولی افكارش این‌طرف است، آن‌طرف است، فلان كار را انجام بدهیم، فلان كار را انجام بدهیم، تمام مشكلات خودش را در نماز حل می‌كند، خداوند خطاب به ملائكه می‌دهد حالا این نماز كه از سقف بالاتر نمی‌رود ملائكه می‌خواهند نماز را بالا ببرند، خدا می‌فرماید: نمی‌خواهد زحمت بكشید، نماز یكی را زحمت بكشید كه یك مقداری بیارزد، آن نماز ارزش داشته باشد، این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریك قرار داد، به فكر همه بود غیر از فكر ما، خُب فقط همین ظاهر به حسب ظاهر آمد یك دستی تكان داد و من شریك خوبی هستم، سهم خودم را هم به همان شركا می‌بخشم، لذا نیازی به نماز این ندارم. توجه كردید! این نمازی است كه ما می‌خوانیم.

 در این نماز من كجا قرار گرفته بودم؟ این دست تكان دادن‌ها، این حمد و سوره خواندن‌ها، من كجا بودم؟ صحبتِ نماز نیست، صحبتِ قضایا است، صحبتِ مسائل است، همین كه ما آنها را نجات دادیم، آوردیم به خشكی رساندیم دوباره برگشت به همان عادتی كه داشته، همان علل و اسباب ظاهری دوباره جلو آمد، آدم كه نشدی، خدا كه نشان می‌دهد می‌گوید: بابا یك‌دفعه، دودفعه، سه‌دفعه، خُب چرا آدم نمی‌شوی؟ چرا متوجه نمی‌شوی بر اینكه باید همیشه به من توجه كنی.

 این را می‌گویند استضعاف، ما خدا را مستضعف قرار دادیم در عالم وجود، جایگاه واقعی خدا را ما در نظر نگرفتیم، خدا را در جایگاه قرار ندادیم، خُب امام هم كه همان است، امام هم كه تفاوتی نمی‌كند. استضعاف امام یعنی استضعاف علمی؛ در این كه باید بدانیم امام‌علیه‌السلام واسطه عالم است، ما این را قبول نكردیم، در این كه باید بدانیم همه حقیقت عالم وجود در وجود امام است ما این را نپذیرفتیم، لذا

 به افراد مختلف می‌زنیم، به جاهای مختلف می‌زنیم، به افكار مختلف می‌زنیم، زندگی خودمان را انجام می‌دهیم، حالا در ضمنش یك امام‌زمانی هم بود، بود نبود هم نبود، بالاخره زندگیمان را داریم می‌كنیم، زندگیمان را بالاخره داریم انجام می‌دهیم، كار خودمان را داریم انجام می‌دهیم، ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم، در قضایای مختلفی كه برای ما پیش می‌آید بینناوبین‌اللَه آیا در آن قضیه اوّل سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم: نه مسأله‌ای نیست الحمدلله چند نفر را داریم، اینجا داریم، آنجا داریم! اینها هر كدامشان باشد مسأله را حل می‌كنند. به ظاهر می‌گوییم: خدا، همه چیز به دست خداست ولی دروغ می‌گوییم، شوخی می‌كنیم. فلان كار را، فلان اداره آن شخص هست انجام می‌دهد، وقتی كه رفتیم سراغش به او زنگ زدیم می‌گوید: نه من فعلًا یك مشكلاتی دارم حالا شما فعلًا ... می‌گوییم: خُب فلان كس دیگر هم هست، سراغ او هم كه می‌رویم او هم می‌گوید كه: من الآن یك گرفتاری دارم خُب بهتر است كه من اصلًا در این كار دخالت نكنم برای خود من مشكلاتی ایجاد می‌شود، شما به كس دیگر مراجعه كنید. این هم نفر دوّم، نفر سوم كه می‌روید یك خرده كار انجام می‌دهد زورش به جایی نمی‌رسد آن هم مطلبی برنمی‌آید، می‌رویم سراغ چهارم، وقتی همه آن افرادی كه در ذهن داشتیم و همه آنهایی را كه قبل از اتصال به پروردگار برای ما در این عالم نمود داشتند، و به خیال خود می‌توانستند دستی از ما بگیرند و مشكل ما را حل كنند، همه آنها وقتی كه خلع سلاح شدند و هیچ كدام نتوانستند كاری انجام بدهند آن موقع می‌رویم سراغ خدا، أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ النمل، ٦٢ خدا می‌گوید: حالا، آخر سر آمدی؟ خُب برو دیگر برو سراغ همان‌ها، برو سراغ آنها.

 بیماری داریم اوّل می‌گوییم: فلان دكتر هست دیگر نیازی نداریم غصه نداریم، این همه مریض رفتند پیشش شفا پیدا كردند، نشد فلان جا، نشد خارج، نشد آنجا، یك‌یك تمام اینها را می‌رویم وقتی از آنجا ما را جواب دادند و پس فرستادند، آن موقع، دعا كنید به مردم بگویید: دعا كنند و به همه بگویید فلان كنند. پس این تا سقف، این دستگاه‌ها برای چه است؟ آنی را كه باید در اوّل قرار بدهیم می‌گذاریم آخر سر، او می‌رود آخر سر، همین دستگاه‌ها كه یكی‌یكی همین‌ها كه تا سقف چیده شده و یكی‌اش هم جای دیگر گیرنمی‌آید، وقتی همین‌ها را یك یك اینها از كار افتادند، اینها اثر خودشان را از دست دادند،

 از همه جا كه ناامید حالا برویم سراغ خدا، در مساجد فلان كنید، در تكایا فلان كنید، مؤمنین این‌جور بگویند، مؤمنین دعا كنند. ولی از اوّل نه، آن را برداریم بیاوریم، آن پزشك را برداریم از فلان جا بیاوریم، آن دستگاه را برداریم از اینجا بیاوریم، این را برداریم بیاوریم، سراغ خدا پس كی رفتیم؟ آخر سر رفتیم؟ وقتی دیگر همه دستگاه‌ها صاف نشان داد آن موقع باید سراغ خدا بروی؟ یا نه، از اوّل باید برویم، این می‌شود استضعاف خدا. پس ما خدا را مستضعف كردیم، از همه هم اتّفاقاً مظلوم‌تر همین خداست، از همه مظلوم‌تر، از همه مستضعف‌تر و از همه مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفتن، همین خدایی كه داریم، ائمه ما چه بودند همین بودند، همین بودند، وضع ائمه همین بود، وقتی كه آن اوّلی می‌آید و می‌رود، دوّمی هم می‌آید، سومی هم می‌آید، همه مردم دیدند آن كسانی كه آمدند و انتخاب كردند و این‌طور درآمدند حالا می‌آیند سراغ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یا علی تو بیا، این از روی یك نیاز و یك احتیاج ظاهری است ولی واقعی نیست، اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آید نه اینكه به آنها بگوید: من كاری به شما ندارم و به دولت و حكومت شما كاری ندارم بروید كسی دیگر را انتخاب كنید. مگر نفرمود، اگر نیاز واقعی باشد می‌آید، نیاز نیاز واقعی نیست، چون می‌بینند كه كسی نیست می‌آیند سراغ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و وقتی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد بر اریكه حكومت نشست، این ساز خودش را زد، آن ساز خودش را زد، آن رفت دنبال خودش، و دستوراتی را كه می‌داد انجام نمی‌دادند، مطالبی را كه می‌گفت ترتیب اثر نمی‌دادند، این می‌شود استضعاف. پس این حكومت هم كاری انجام نداد، این چهار سال حكومت، أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را از استضعاف خارج نكرد. وجود امام‌زمان علیه‌السلام برای همین مسأله است، كه مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند، كه این نیاز واقعی و این احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از من می‌تواند آن نیاز برطرف بشود و كس دیگری نمی‌تواند، هر كسی هم كه بگوید خواهید دید كه خلاف گفته است، هر كسی هم بخواهد خودش را به جای من بگذارد خواهید دید كه رسوا خواهد شد، رسوا خواهد شد، و هر كسی كه بخواهد این‌طور خود را بنمایاند كه مانند من می‌تواند دستگیری كند، نیاز درونی را برطرف كند، شما خواهید دید كه به شكست منتهی خواهد شد، تجربه خواهید كرد و این مطلب را خودتان خواهید دید، فقط و فقط مسأله به دست من است، این نیاز نیازی است كه باید تجربه حسی برای افراد این نتیجه را به‌

 وجود بیاورد، در حس خود و در وجود خود این را بفهمند و احساس كنند و نیاز را بفهمند و این كه بدون اتصال با آن حضرت قدم از قدم نمی‌توانند بردارند، و راه به سوی خدا را نمی‌توانند طی كنند، و به كلام این و آن نمی‌توانند عمل كنند، و آن مظاهری كه خود را به جای آن حقیقت و آن واقعیت جلوه دادند به آن مظاهر نمی‌توانند متشبث بشوند، و این فقط با یكی دو قضیه اتّفاق نمی‌افتد، باید این نفوس و این قلوب این‌قدر تجربه بكنند و این‌قدر مطالب مختلف برای آنها پیش بیاید یك‌به‌یك مانند حضرت‌ابراهیم، ستاره، ماه، خورشید، سایر علل و اسباب مادی، اینها یك‌به‌یك بیایند تا اینكه بفهمند كه آن حقیقت فقط در یك‌جا متمركز است، در یك‌جا و الحمدلله این آثار و طلیعه این قضیه دارد روشن می‌شود.

 آنچه را كه مشهود است نه در صرفاً فقط اینجا در همه جا، توجهی كه نسبت به این قضیه دارد اتّفاق می‌افتد، افكاری كه در این زمینه كم كم دارد روشن می‌شود، و این با گفتن و روایات و آیات و قرآن خواندن و اینها برای انسان پیدا نمی‌شود، آن نفوسی كه آن نفوس به دنبال حقیقت می‌خواهند بگردند، به دنبال واقعیت می‌خواهند بگردند، از تقلید و تبعیت كوركورانه و سر به زیر انداختن خود را می‌خواهند خارج كنند، آن افرادی كه برای رسیدن به مطلوب، اغناء نفس و اغناء فطرت خود را طلب می‌كنند، و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مسائل دنیوی زید و عمر، به دور از حركت به سوی دنیای دیگران خود می‌خواهند راه را پیدا كنند، آنها راهی به واقعیت و قلب و درون حضرت بقیةاللَه ارواحنافداه دارند باز می‌كنند، این افراد، این اشخاص، و كاری هم به ظاهر ندارد، نه ممكن است حتّی ظاهرش هم ظاهر نامناسبی باشد هیچ مطلبی نیست.

 با ظاهر كار درست نمی‌شود، با قلب و واقع است كه آن حقیقت خودش را نشان می‌دهد، هر خلافى كه تا به‌حال از زمان حضرت‌آدم شده و خواهد شد با ظاهر مناسب انجام شده است هر خلافى كه انجام شده، كسى با ظاهر نامناسب نمى‌تواند خلاف كند، كسى با ظاهر نامناسب نمى‌تواند بفريبد و افراد را به سمت خود جذب كند، باید این وسیله، وسیله مناسبی باشد پس بنابراین آن توقعی را كه انسان از راه خودش و از اتصال خودش به پروردگار آن توقعی را كه در درون خودش‌

 دارد انجام می‌دهد آن توقع دارد كم كم صورت واقعی به خود می‌گیرد و این بشارتی است، بشارتی است برای اینكه با تمام این اوضاع و احوال و با تمام این ناملایمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مسائلی كه انسان در تمام جاها و در هر گوشه از دنیا دارد مشاهده می‌كند و در اجتماعات دارد این مسائل را می‌بیند، این واقعیت به صورت یك زمینه‌نورانی و یك فطرت و سرمایه واقعی برای حركت انسان این دارد كم‌كم خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی كه باید امام‌علیه‌السلام خود را نشان بدهد به همان سمت‌وسو حركت می‌كند وگرنه امام‌زمان علیه‌السلام با بقیه ائمه خُب چه تفاوت می‌كند؟ چرا باید حضرت بعد از هزار سال، دوهزار سال، سه‌هزار سال ظهور كنند، چه دلیلی دارد؟ خُب بین حضرت و بین پدران خودشان مگر چه فرقی هست؟

 در زمان ائمه‌علیهم‌السلام این استضعاف وجود داشت، غیر از آن افراد خاص كه مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تا حدودی متوجه شده بودند، بقیه افراد برای امام‌علیه‌السلام آن وقع حقیقی را قائل نمی‌شدند، خُب می‌گفتند: این بسیار آدم خوبی است، عالمی است برویم از او استفاده كنیم، برویم ازش استفاده كنیم.

 در زمان مرحوم‌آقا رضوااللَه‌علیه هم خیلی از افراد بودند وقتی كه می‌آمدند و هم خیلی اتّفاقاً متّحد می‌شدند خوشحال می‌شدند، در عین حال قشنگ كاملًا می‌رفتند فرض كنید كه در جاهای دیگر و با افرادی دیگری حشرونشر داشتند كه اینها در نقطه تقابل و تعارض با ایشان قرار گرفتند، هم می‌رود آنجا مسأله‌اش را از او می‌پرسد و پیش او فرض كنید كه نصیحت او را گوش دهد، با او حشرونشر دارد پشت سرش نماز بخواند، هم بلند می‌شود می‌آیداینجا و اینجا هم خوشحال است كه فرض كنید كه آقای طهرانی را دیده و پشت سرشان نماز خوانده و با ایشان صحبت كرده و از ایشان سؤال كرده، هر دو. خُب این آقای طهرانی برای او چه اثری خواهد داشت؟ چه نتیجه‌ای برای او خواهد داشت؟ وقتی كه آن نیاز الآن در او به وجود نیامده، این دین او مثل همان دین مسیحیت و یهودیت كه در یك رتبه همه را قرار می‌دهند، منتهی درآن مسیحیت، كنشت است، او مسجد است، آن نمی‌دانم كلیساست او نمی‌دانم حسینیه است، آن نمی‌دانم فلان جلسه است و آن ... در یك‌رتبه و در یك‌مرتبه از اعتقاد و از تعبد مطلب قرار گرفته است، وگرنه اینی كه انسان به این نكته برسد كه باید امام را از این دریچه نگاه كرد كه: حقیقت عالم وجود امام است، اصل و اساس عالم وجود امام است، امروز كه امام‌زمان علیه‌السلام به دنیا آمد می‌دانید معنایش یعنی چه؟ معنایش این است كه: شخصی كه، آن نفسی كه، آن ذاتی كه، آن وجودی كه، مشیت الهی را در این عالم در تمام ذرات عالم وجود چه عالم ماده، چه عالم معنا پیاده بكند

 امروز به دنیا آمد.

 ما الآن می‌رویم برای زیارت امام‌رضا علیه‌السلام به امام‌رضا علیه‌السلام متوسل می‌شویم، برای حاجات خودمان، حاجات ظاهری، حاجات باطنی، آنی كه دارد این حاجات را برآورده می‌كند امام‌رضا علیه‌السلام نیست او امام‌زمان علیه‌السلام است، ما می‌رویم برای قبر پیغمبر صلی‌اللَه علیه‌وآله، زیارت قبر پیغمبرصلی‌اللَه علیه‌وآله داریم زیارت می‌كنیم، السلام‌علیك یا رسول‌اللَه، حاجات خودمان را در نظر می‌گیریم، حاجات معنوی، حاجات ظاهری، عرضه می‌داریم به پیغمبرصلی‌اللَه علیه‌وآله و بعد می‌بینیم كه مستجاب شد، حاجت برآورده شد، چه كسی این حاجت را برآورده كرد آن پیغمبرصلی‌اللَه علیه‌وآله نیست، امام‌زمان علیه‌السلام كرده، این مسأله مسأله امامت است. ما به هر كدام از ائمه توسل می‌كنیم به جای خود، به خدا هم توسل می‌كنیم حتّی در توسل به خدا: خدایا این مسأله را حل كن، این مشكل را حل كن، این بیماری را برطرف كن، این قرض را ادا كن، این مشكل را چیز كن، این مسائل معنوی، حالات معنوی، اینها راانجام بده، امّا آنی كه دارد این عمل را انجام می‌دهد آن نفسی كه دارد این اشكال را برطرف می‌كند، این حاجت را دارد قضا می‌كند، این مسأله را می‌كند آن واسطه امام‌زمان علیه‌السلام است. ببینید این امام‌زمان است.

 این همه چیز است یعنی وقتی كه می‌گوییم واسطه عالم وجود یك حرف حرف مفتی نیست، حرف كشكی نیست، واسطه عالم وجود، واسطه یعنی چه؟ یعنی آن حقیقتی كه آن خواست پروردگار در این دنیا را متجّلی می‌كند، نازل می‌كند، آن اراده و مشیتی را كه باید در اینجا بیاید انجام دهد آن الآن آن نفس این حضرت است. پس بنابراین با این دید اگر ما بخواهیم به امام‌مان بخواهیم نگاه كنیم دیگر مگر می‌توانیم این وسیله دیگری را در قبال او قرار بدهیم و تصور كنیم؟ اصلًا مگر امكان دارد، اشتباه ما تا الآن این قضیه بوده، ما خیال می‌كردیم بله، فلان كس این‌طور است، فلان چیز این‌طور است، فلان جمعیت این است، اگر یك روز جمعیت است فردا دیگر آن جمعیت نیست، اگر بخواهیم نگاه به جمعیت كنیم یك روز جمعیت می‌آید، یك روز جمعیت می‌رود، چطور اینكه همین‌طور هم شد!

 اگر بخواهیم به اقبال این و آن نگاه كنیم یك روز می‌آیند و یك روز می‌روند، ا گر بخواهیم به وسایل و علل مادی و ظاهری نگاه كنیم این وسایل همه خودش دستخوش فنا و دستخوش بوار است، آن حقیقت را ما تا به‌حال فراموش كردیم، به ظاهر یك اسمی می‌آوریم مثل سایر مطالب، مثال‌هایی كه زدم، به ظاهر یك اسمی را می‌آوریم، به ظاهر یك جشنی می‌گیریم، به ظاهر یك چراغی آویزان می‌كنیم، به ظاهر یك نامی از آن حضرت می‌بریم ولی در باطنمان چه می‌گذرد؟ آیا در باطن ما امام‌زمان قرار

 دارد؟ هان؟ واقعاً بینناوبین‌اللَه ما آن حقیقت عالم وجود را امام می‌دانیم، این است مسأله؟ مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه ایشان یك روز به بنده فرمودند فلانی می‌دانی من چرا این هجده جلد امام‌شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم و دیدم كه جای امام در میان مردم خالی است، مردم از امام چیزی نمی‌دانند، مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند، مردم از وظیفه امام اطّلاع ندارند، مردم از آن مسئولیت امام خبر ندارند، مردم از این جایگاه واقعی خبر ندارند، شما امام را از این تشیع بگیرید، خُب می‌شویم مثل بقیه، جایگاه امام اگر از این گرفته شود، از این تشیع گرفته شود جایگاه امام چیست؟ جايگاه امام حقيقت اتصال به پروردگار است، حقيقت ربط انسان به خداست‌، این نمازی كه الآن شما دارید می‌خوانید در این نماز كه توجه دارید، خطورات را از خودتان حذف كردید، توجه به پروردگار دارید، خدا را دارید چیز می‌كنید، این حالی كه الآن برای شما در نماز به وجود آمده می‌دانید دست كیست؟ دست امام‌زمان است، برای تك‌تك [افراد].

 يعنى نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است، بدون امام ما ارتباط نداريم، ما يك شمرى هستيم مانند آن شمر، ما يك يزيدى هستيم مانند آن يزيد، اين اتصال قطع شود ما مثل همين ظالم‌هاى تاريخ مى‌شويم، اين اتصال برقرار شود ما آن واقعيتى مى‌شويم كه مورد رضاى خداست‌ می‌گوید: هان! این درست است، این را من می‌خواهم.

 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً المائدة، ٣ یعنی امام؛ من امروز تازه آن دینی را كه مورد رضای خودم است آن دین را می‌بینم ارائه شد، امروز روز عید غدیر، امروز تازه ارائه شد، وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً، تازه امروز مورد رضایت من است، امروز رسیدم به آن واقعیت و به آن نتیجه‌ای كه تا به‌حال برای آن این پیغمبر را فرستاده بودم امروز به آنجا رسیدیم، این بیست‌وسه سالی كه پیغمبر بود این بیست‌وسه سال هنوز مورد رضایت من نبود، الآن مورد رضایت من است، الآن است كه این دین كامل شد و آن حقیقت ربطیه‌ای كه باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد امروز این كلیدش زده شد، و به راه افتاد و راه به سوی من امروز باز شد.

 این معنا، معنایی است كه ما باید به این معنا برسیم، به این معنا كه رسیدیم آن زمان زمان‌ظهور امام‌علیه‌السلام است، یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم كه هیچ كدام از این مذاهبی كه تابحال آمدند و رفتند و هستند و علل و اسباب مادی در این دنیا فلان قدر نیرو، فلان قدر قدرت، فلان قدر توان، تمام‌

 اینها وقتی كه همه آن وسیله و واسطه بودن خودشان را پیش ما از دست دادند، و ما واقعاً فهمیدیم كه دستمان خالی است، واقعاً فهمیدیم كه تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشكلات ما باز كند، مشكلات روحی و مشكلات ظاهری را باز كند، و فقط وفقط این گره به دست با كفایت امام حی و ولی عالم امكان ما باز خواهد شد، این را وقتی كه ما فهمیدیم دیگر حنای بقیه رنگی ندارد.

 این قضیه را كه وقتی كه متوجه شدیم حالا وقتی است كه حضرت خود را بنمایانند، حالا رسیدید به اینجا، حالا فهمیدید این علل و عده ظاهری نتوانست كاری انجام دهد؟ حالا فهمیدید به اینجا كه دیگر هر كسی نمی‌تواند جای مرا بگیرد، رسیدید یا نه هنوز، اگر نرسیدید پس صبر كنید، باز هم نوش جان كنید، تا خوب ... وقتی كه رسیدید خُب بسیار خُب پس من دیگر چرا در غیبت بمانم ظهور می‌كنم، بلند می‌شوم می‌آیم ظهور می‌كنم. بنده خودم شنیدم در یك زمانی كه‌ يكى از همين آقايانى كه داشت نماز جمعه مى‌خواند و الآن فوت كرده در همين قم، خودم هم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم و شركت كرده بودم در همان زمان، آن اوايل انقلاب و اينها كه مى‌گفت: اگر امام‌زمان عليه‌السلام هم بيايد همين كارهايى را مى‌كند كه ما داريم مى‌كنيم! خود بنده شنیدم.

 عجب! خیلی خُب، بسیار خُب، پس نیازی به امام‌زمان علیه‌السلام هم نداریم، دیگر برای چه بیاید؟ برای چه به خودش زحمت بدهد؟ من به جای امام‌زمان علیه‌السلام بودم نمی‌آمدم، وقتی شما دارید خودتان همین كارها را می‌كنید بسیار خُب پس من چرا زحمت بكشم و برای چه بلند شوم بیایم، خُب شما انجام می‌دهید، عدالت را انجام می‌دهید، فرض كنید كه نظم و تدبیر و ترتیب و همه چیز را دارید انجام می‌دهید بحمداللَه همه چیز به خوبی و خیر و صلاح هم دارد پیش می‌رود دیگر مشكلی ندارد كه من بیایم، برای چه من بیایم؟ آدم عاقل كه بلند نمی‌شود بیاید، وقتی ببیند فرض كنید كه فلان شخص دارد فلان بار را می‌برد، می‌گوید: نه آقا بایست من ببرم! خُب دارد می‌برد دیگر برای چه من بلند شوم ببرم.

 ولی این مطالب اینها همه خلاف است، اشتباه فهمیدیم، اشتباه به ما گفته شده، ما امام‌زمان علیه‌السلام را یك فرد عادی مثل سایر افراد می‌پنداریم، مثل افراد دیگری كه می‌آیند و می‌روند و یك كاری می‌كنند و كار صلاحی انجام می‌دهند و می‌روند، دیگر ما نمی‌دانیم كه آن حقیقت همه وجود ماست، و ماوراء فكر ما و ماوراء نیت ما و ماوراء قصد ماست، ماوراء صلاحی است كه ما آن صلاح را در نظر می‌گیریم، آیا آن صلاح كه در نظر می‌گیریم واقعاً برای ما صلاح است؟ الآن من به صلاح می‌دانم‌

 این كار را انجام دهم! چقدر از این صلاح‌ها ما تا حالا در نظر گرفتیم و اشتباه از آب درآمده، چقدر اعتراف كردیم به اشتباه خودمان، چقدر اعتراف كردیم؟

 پس معلوم است این صلاح‌ها، صلاح نبوده فساد بوده، ولی او كه می‌آید می‌گوید: باید این را انجام بدهید، این كار را بكنید. یابن‌رسول‌اللَه من خیال می‌كنم این به صلاح است! به صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟ می‌گوییم: چشم، به اینجا كه می‌رسد چشم. پس فقط در مقابل یك نفر چشم، ولی راجع به سایر افراد برای چه؟ به چه دلیل؟ یك نفر فقط چشم.

 چون او ماوراء فكر و ماوراء نیت و ماوراء مصلحت ماست، ماوراء است، اگر او هم مثل بقیه بود برای او چرا و لعل و برای چه هم بوده، بله هست. منطق در همه‌جا یكی است، عقلانیت در همه‌جا یكی است، و در این مسأله تفاوتی ندارد.

 امروز هم مانند سایر ایام گذشته و سنوات گذشته بحمدلله عده‌ای از دوستان ما موفق به تلبّس به لباس علم و لباس تبلیغ می‌شوند، لباس معنویت، یعنی نه فقط می‌خواهند ظاهر خود را تغییر بدهند، خُب این ظاهر مسأله‌ای نیست انسان در بیرون این لباس را می‌پوشد در منزل خُب لباس را درمی‌آورد، مطلبی را عوض نمی‌كند مشكلی را حل نمی‌كند، و با پوشیدن لباس فكر عوض نمی‌شود، نیت عوض نمی‌شود، عوض می‌شود؟ خُب داریم می‌بینیم، اگر عوض می‌شد پس بنابراین نباید خلافی وجود داشته باشد، نباید مشكلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده، همین كه لباس عوض می‌شود تفكّر هم عوض می‌شود نه این‌طور نیست، همان‌طوری كه در سایر لباس‌ها همین‌طور، آن لباس سفیدی را كه یك پزشك می‌پوشد نیتش را عوض نمی‌كند، لباسش فقط عوض می‌شود نیت این تو [دل‌] است، خدا این تو است، یا مسائل اقتصادی این تو است، خدا این تو است یا مسائل مادی این تو است، خدا این تو است یا مسائل شهوانی و نفسانی این تو است.

 لباس ظاهری هم همین است، این عبا را می‌بینید، این عمامه اینها لباس تغییر پیدا می‌كند، با تغییر لباس آنچه را كه در این تو است درست نمی‌شود، برای این باید فكر كرد، همه ما باید فكر كنیم، علی‌الخصوص آن كسانی كه می‌خواهند به این لباس رسول‌اللَه صلی‌اللَه علیه‌وآله دربیایند، باید ببینیم آن توقعی كه یك نماینده خدا، امام‌زمان علیه‌السلام، پیغمبرصلی‌اللَه علیه‌وآله، ائمه، معصومین، آن توقعی را كه دارند و آن خواستی را كه دارند، و آن نیتی را كه دارند از آن شخصی كه متلبّس به این لباس است آن را به چه كیفیت انسان می‌تواند انجام دهد، البتّه ممكن است صددرصد نتواند، و این اشكالی ندارد، بالاخره خیلی فرق می‌كند بین اینكه انسان مستقیماً از خود امام‌علیه‌السلام دستور بگیرد و مطالب‌

 را یا اینكه ... ولی علی‌كل‌حال، وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا العنكبوت، ٦٩، راه ما باز است، وقتی كه ما برای امام‌زمان علیه‌السلام یك همچنین موقعیتی قائل هستیم، آیا می‌توانیم بگوییم كه او از مسائل ما غفلت دارد؟ می‌توانیم بگوییم، از نیات ما غفلت دارد، از راه ما غفلت دارد، نه این‌طور نیست.

 اگر ما این لباس را امروز می‌پوشیم متلبّس به این لباس می‌شویم، متزین به این زینت و متوج به تاج ملائكه چطوری كه در بعضی از روایات به این مسأله تصریح دارد می‌شویم، اینها همه برای این است كه اوّلًا خودمان را به واسطه تقید به این قید به واسطه احساسی كه برایمان پیدا می‌شود، الآن ما بالاخره در یك همچنین لباسی آمدیم، با لباس‌های دیگر تفاوت می‌كند، خُب پس باید خودمان هم تفاوت داشته باشیم، خودمان هم باید فكرمان همان فكری باشد كه مورد رضای اوست، مسیرمان همان مسیری باشد كه مورد رضای اوست، در مسائل مختلف دوگونه فكر نكنیم، در جاهای مختلف مصالح خود را اوّل در نظر نگیریم، در ارتباط با مردم نیز به همان كیفیتی باشیم كه آن ولی‌نعمت ما از ما توقع دارد، و این مسأله، مسأله مهمی است.

 آنچه را كه امروز مردم و جامعه به خصوص جامعه تشیع دارند به دنبالش می‌گردند این قضیه است، این مسأله است، كه این ظاهر و این پوسته را دارند كنار می‌زنند، آنچه را كه تا به‌حال ذهن و فكر اینها را مشغول كرده بود و اینها را به این سمت و به آن سمت می‌برد، دارند دیگر كم‌كم كنار می‌زنند، البتّه خُب بله، یك مطالبی هست، خُب ممكن است یك نابسامانی‌هایی، یك مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا كند، ولی در پس این قضیه و پشت این قضیه این حقیقت مخفی است كه این پوسته دارد كم كم باز می‌شود، بالاخره همیشه این‌طور نمی‌ماند، مغز باید بیاید بیرون، باید خود را نشان دهد، باید مردم از چشم به این و آن نگاه كردن خارج شوند، از به دهن این و آن نگاه كردن خارج شوند، امروز این حرف را می‌زند، فردا می‌گوید كه: به من چه حالا یك چیزی گفتم، همین؟! به همین راحتی! فردا این را گفتم، خُب از اوّل نمی‌گفتی.

 شما كه هیچ مسئولیتی برای سخنت نمی‌پذیری خُب چرا یك همچنین حرفی زدی؟ چرا یك همچنین راهی رفتی؟ چرا عده‌ای را به اشتباه انداختی؟ چرا؟ ما كه علم‌غیب نداریم، خُب می‌دانم نداری وقتی نداری پس چرا می‌گویی؟ اگر علم‌غیب داری بسم‌اللَه این گوی و این میدان، ولی اگر علم‌غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، پس چرا این عده را به دنبال خودت راه انداختی، پس چرا به خاطر تو عده‌ای به اشتباه افتادند؟ صحبت نكن، ساكت باش، آن كسی كه می‌داند بیاید حرف بزند، این مسأله دارد كم‌كم برای مردم تجربه [می‌شود كه‌] خودشان بفهمند، یك خرده كلّه‌شان را به كار

 بیندازند، یك خرده مغزشان را به كار بیندازند، یك خرده فهم‌شان را به كار بیندازند، یعنی چه هر كی هر چه گفت چشم بسم‌اللَه، چشم بسم‌اللَه خُب پس بخور، بخور دیگر، وقتی قرار بر این است كه هر كس هر چه گفت خُب بسیار خُب تبعاتش را هم باید ملتزم شوید، مسائلش را هم باید ... پس بنابراین خودت دنبال بیفت، خدا ما را همیشه سربسته و دربسته خلق نكرده، زندگی ما زندگی تجربه است، زندگی تحقیق است، زندگی عقل است، آن عقلی كه به یك عده داده به ما هم داده، چرا فقط باید یك عده خاصی خود را عاقل بپندارند و بقیه فاقد و غیر صالح برای تفكّر و برای انتخاب، كی گفته یك همچنین حرفی؟ كی گفته یك همچنین حرفی؟

 در روز قیامت از تك‌تك افراد سؤال می‌شود، فهمیدی یا نفهمیدی؟ به ما این‌طور گفتند، خدا می‌گوید: چرا گاو تو را خلق نكردم، چرا دو پا خلقت كردم، اگر دوپا خلقت كردم باید الآن جواب دهی! آن گاو جواب ندارد، آن الاغ جواب ندارد ولی تو جواب داری باید جواب دهی. این‌طوری به ما گفتند، بیخود كردند گفتند، این‌طوری به ما فهماندند، خودت چه فهمیدی، خودت كلّه‌ات را زیر برف كردی، یا نه بالا نگه داشتی و اگر بالا نگه داشتی نفهمیدی، اشكال ندارد و باكی هم برایت نیست، ولی كلّه‌ات را چرا در برف كردی؟ چرا هر حرفی را پذیرفتی، چرا هر سخنی را پذیرفتی، چرا به هر راهی كه گفتند بیا رفتی؟ چرا؟ بله، توضیح نمی‌دهم. در خصوص تمام كارهایی كه ما انجام می‌دهیم، و تمام تصمیماتی كه می‌گیریم باید بدانید كه فردا حساب پس می‌دهید، نگویید به ما نگفتند نه آقاجان، بله، اشتباه كردید ایراد ندارد، خدا بر اشتباه ایراد نمی‌گیرد ما معصوم نیستیم، ولی دیگر اگر كلّه‌مان را در برف كردیم آنجا باید جواب پس بدهیم.

 به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند در كَت خدا و ملائكه‌اش نمی‌رود، نه آقاجان. تشخیص راست دادی باید ترتیب اثر بدهی، تشخیص دروغ دادی نباید ترتیب اثر بدهی، و السلام، هر كی می‌خواهد بگوید بگوید، تشخیص راه صحیح دادی دنبال امام‌زمان علیه‌السلام هستی و باید بروی، اگر تشخیص ندادی و عمل كردی بدان كه وقتی حضرت هم ظهور می‌كند تو در صف مقابل با امام‌زمان علیه‌السلام خواهی جنگید، نه در صف امام‌زمان علیه‌السلام.

 لذا امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: كسی كه به دنبال ما باشد و در راه ما باشد و امر ما را احیاء كند، و آنچه را كه ما می‌گوییم گوش دهد امام می‌فرماید حرف من نیست برای او دیگر تفاوتی نمی‌كند امام ظهور بكند یا نكند، خُب این همین حرفی است كه عرفا دارند می‌زنند دیگر این همین است، راه همیشه باز است یعنی همین، آن امام‌زمانی كه غیبت و ظهورش فرق كند دوریالش ارزش‌

 ندارد، دوتا یك‌قرانی ارزش ندارد، آن امام‌زمانی كه باید ظهور پیدا كند تا ببیند من چه می‌خواهم یك ده‌شاهی نمی‌ارزد، آن امام‌زمانی كه حتماً باید ظهور كند تا درد من را بفهمد یك پنج‌ریالی نمی‌ارزد.

 آن امام‌زمانی ارزش دارد، آن امام‌زمانی واسطه است، كه در غیبت باشد یا در ظهور باشد، یا مثل موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام در زندان باشد، یا مثل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر حكومت نشسته باشد، بین زندان موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و بین حكومت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام برای امام به اندازه سر سوزنی تفاوت نمی‌كند، این امام است.

 حالا كه این امام شد پس بنابراین همیشه راه باز خواهد بود، امیدواریم كه خداوند متعال همیشه ما را موفق كند كه راه آن حضرت را در پیش بگیریم، فهم ما را نسبت به مبانی و نسبت به آن مطالبی كه ما را به آن حقیقت می‌رساند فهم ما را زیاد كند و آن حقیقت واقعی امام‌علیه‌السلام را خداوند همیشه برای ما روشن و آشكار بگرداند، به طوری كه در هر مسأله‌ای از مسائل و در هر قضیه‌ای از قضایا ما اوّلًا: بلا اوّل و قبل از هر چیز وجود آن حضرت مد نظر باشد، قدرت داشته باشیم به قدرت نگاه نكنیم به او نگاه كنیم.

 امام‌علیه‌السلام را در كنار خودمان ببینیم، چه قدرت داشته باشیم چه قدرت از ما گرفته شده باشد، چه مورد توجه باشیم یا مورد بی‌توجهی قرار بگیریم، هر دو یكی باشد، چون به اصل رسیدیم، و وقتی كه به اصل انسان برسد دیگر به دوتا فشنگ و نمی‌دانم دوتا اسكناس و نمی‌دانم دوتا سلام‌علیك كه دیگر نگاه نمی‌كند، وقتی كه اصل در كنارش است و همه چیز در كنارش است دیگر انسان همه توجهاتش باید منحصر و مخصوص به او باشد، او هم وقتی یك همچنین مطلبی را از ما ببیند خود را در كنار ما قرار خواهد داد، اگر تجربه نكردیم از این به بعد تجربه كنیم، ببینیم هست یا [نه‌] ان‌شاءاللَه كه هست.

 «اللَهمَّ إنَّا نَرْغَبُ إلیكَ فِی دَوْلَةٍكَرِیمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الاسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِیهَا مِنَ الدُّعَاةِ إلی طَاعَتكَ وَ الْقَادَةِ إلی سَبِیلكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَاكَرَامَةَ الدُّنْیا وَ الاخِرَةِ.»

 اللَهمَّ صلِّ عَلى محمَّد و آلِ مُحمَّد